بسمه تعالی

فایل 969 \_ تفسیر سوره ی نور\_ آیه ی 55

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد وَ عَلَی آلِهِ الطَّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ‌ اللهِ الْاَعظَم مَوْلانا حُجَّةِ بْنِ الْحَسَنْ عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الْشَّریفَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِهِمْ اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ‌الدّینِ.اَلسَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ اَلَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏

وَ يَمْلَاَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏[[1]](#footnote-1)

زمینه ی بحث هفتگی، سوره ی مبارکه ی یس بود که ذیل آیات شریفه‌اش توضیحاتی عرض می‌شد ولی امروز چون روز عید بسیار بزرگی برای ما است، به‌منظور عرض ادب به آستان اقدس ولایت و امامت، بحث هفتگی را متوقّف می‌کنیم و از طرفی برای این که بحث قرآنی ما هم تعطیل نشده باشد یکی از آیات شریفه‌ای که به وجود اقدس امام عصر اَرْواحُنا فِداهُ تفسیر و تأویل شده است موردبحث قرار می‌دهیم. چون فرموده‌اند: متجاوز از یک صدو بیست آیه درباره ی امام عصر علیه الصَّلوةُ والسَّلام تفسیر و تأویل شده است.ازجمله‌ی آن آیات، آیه ی 55 از سوره‌ی نور است. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى‏ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً»[[2]](#footnote-2)

خداوند،به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند،وعده داده است که به یقین،خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد،همان گونه که به پیشینیانِ آنها،خلافت بخشید، و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده،برایشان پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت، و ترسشان را به امنیّت و آرامش،مبدّل می کند.

در این آیه ی شریفه، خداوند حکیم وعده ا‌ی حتمی و قطعی داده است و خدا هم خلف وعده ندارد.

وعده داده است به مؤمنینِ صالِحُ العمل که عاقبت روزی پیش خواهد آمد که آن‌ها خلیفه‌ی بر زمین خواهند بود «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» حکومت آن‌ها در زمین مُسلّم خواهد بود و دیگر اینکه دین حق در عالم گسترش و استقرار پیدا می‌کند؛ سوم اینکه همه‌ی ترس‌ها، ناامنی‌ها به امن مطلق مبدل می‌شود؛ که این سه مطلب در خود آیه شریفه ذکر شد «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»که این‌ها در زمین خلافت و حکومت پیدا می‌کنند «وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى‏ لَهُمْ» آن دینی که موردپسند خدا است در زمین استقرار پیدا می‌کند «وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» بعد از ترس‌ها و وحشت‌ها که عالم را فرا گرفته است،این ترس ها، مبدّل به امن‌وامانِ مطلق خواهد شد.

این قانونی است مسلّم، از قوانینِ لا یَتَغَیَّر عالم، یعنی همه‌ی موجودات و مخلوقات در عالم طبع در حال تکامل هستند، حرکت کرده‌اند و رو به کمال خود می‌روند، هر نوعی از انواعِ مخلوقاتِ عالمِ طبع، از همان روزِ اوّلِ پیدایش، حرکت کرده است و می‌خواهد به کمال نوعی خود برسد؛ با نیرویی که مجهّز شده است با آن نیروی مناسب رو به کمال خود می‌رود.

**کمال یک دانه ی گندم**

شما یک‌دانه‌ی گندم را در نظر بگیرید که در دل خاک رفته است، این دانه‌ی گندم زبان حالش این است که می‌گوید من به این حال،باقی نخواهم ماند بلکه حرکت می‌کنم و تحت عوامل و شرایط مختلفی قرار می‌گیرم، عاقبت یک روزی به‌صورت سبزه‌ای سر از خاک برمی‌دارم. بالا میروم، ساقه‌ی بند بندی پدید می‌آورم در انتهای این ساقه خوشه‌ای پر از سنبل‌های افشان، صد یا هفت‌صد دانه‌ی گندم می‌شوم.

این کمال نوعی یک‌دانه‌ی گندم است؛

**کمال یک انسان**

همچنین یک انسان که در رَحِم قرار می‌گیرد شروع به حرکت می‌کند هدفش این است که باید طیِّ مدارج و مراحل کنم عاقبت یک انسان کامل بشوم، یک قامت رعنا، یک چهره‌ی زیبا، یک مغز متفکّر، یک دانشمند مدبّر و با نیروی فکر خودم زمین و آسمان را به هم می‌پیچم، جَوِّ و ماوراء جوّ را می‌شکافم بلکه می‌توانم خودم را به عرش اعلامی خدا برسانم بشوم «ثُمَّ دَنا فَتَدَلّى \* فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‏»[[3]](#footnote-3)

سپس(پیامبر) نزدیک و نزدیک تر شد.تا آن که فاصله ی او (با جبرئیل) به اندازه ی فاصله ی دو قوس‏ کمان کمتر بود.

برسم به‌جایی که [ز احمد تا احد، یک میم فرق است هـمـه عــالَـم، در آن ‌یـک مـیـم، غــرق است]

جامعه‌ی بشری هم که از موجودات این عالَم است از این قانونِ عمومیِ عالَم، مستثنا نیست؛ جامعه‌ی بشری هم از همان روز اوّلِ پیدایش، حرکت کرده است و رو به کمال می‌رود، می‌کوشد و تلاش می‌کند تا یک جامعه‌ای بشود که دارای آسایش و امنیّت باشد، درونش صفا، صمیمیّت، حق، عدالت و برادری حاکم بشود. از روزِ اوّل پیدایش رو به حرکت است تا به این حد رسیده است ولی بِالْعَیان می‌بینیم که هنوز جامعه‌ی بشری به کمال خودش نرسیده است. هنوز جامعه‌ی انسانی نشده است، روزی به کمال خودش می‌رسد و روزی جامعه‌ی انسانی می‌شود که جهان، جهان عصمت بشود؛ دنیا، دنیای طهارت بشود،آثار حقّ و عدالت به معنای واقعی درونش بروز کند. همه‌ی درنده‌خویی‌ها، همه‌ی بیدادگری‌ها و همه‌ی وحشی‌گری‌ها به پایان برسد؛ حقّ، عدل، مساوات، مواسات، امنیّت و حُرِّیّت حاکم بشود.جامعه‌ی بشر رو به این کمال درحرکت هست ولی هنوز نرسیده است و دستگاه حکیمانه‌ی خلقت هم از رویّه‌ی تکمیلی خودش دست برنمی‌دارد، عاقبت باید جامعه‌ی بشر را به کمال خودش برساند، همان قدرت حکیمانه‌ای که گندم را رها نمی‌کند تا یک خوشه‌ی پر از سنبله‌های افشان بنماید، همان دستگاهی که نطفه را رها نمی‌کند تا یک انسان تبدیل شود، همان دستگاه، جامعه‌ی بشر را رها نمی‌کند تا به سعادت خودش برساند. این‌یک قانون و منطق عقلی و قانون طبیعی است و این قانون به ما نوید و بشارت می‌دهد، که جامعه‌ی بشری و دنیا یک روزگار فرخنده‌ای در پیش دارد که در آن روز، سراسر غرق در خوشبختی و کامیابی می‌شود و تمام آرزوها و آمال تکوینی و فطری‌اش به نحو اَحْسَن، عملی خواهد شد و رذایل حیوانی، بی دادگری، درنده‌خویی و وحشی‌گری از صفحه‌ی زمین برچیده می‌شود و عموم افراد بشر در مهد امن‌وامان مطلق، بدون هرگونه مزاحمت به حیات خود ادامه می‌دهند.

آیین اسلام،قانون کمال انسان

این‌یک نتیجه‌ای است که مطالعه‌ی قانون طبیعت در سراسر این عالم به ما نشان می‌دهد تا قرآن می‌رسیم به می‌بینیم قرآن حکیم هم همین منطق عقل را و همین قانون طبیعی را تأیید می‌کند او هم در مواضع متعدّدی، مژده‌ی چنین روزی را به اهل حقّ و حقیقت می‌دهد. آیین اسلام را که قانون کمال انسان است یک آیین جهانی و عالم‌گیر معرّفی می‌کند؛

بابیانی قاطع و محکم می‌فرماید «هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى‏ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون»[[4]](#footnote-4)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را برهمه ی آیین ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان،ناخشنود باشند.

یعنی این دین، دین حقّ است و حتماً و قطعاً باید در عالم مسلّط بشود. تمام افکار را تحت سیطره خود درآورد؛ تمام دنیا را باید زیر پرچم عدل قرار بدهد «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُون»[[5]](#footnote-5)

در "زبور" بعد از ذکر [=تورات] نوشتیم:«بندگان شایسته ام،وارثِ(حکومتِ) زمین،خواهند شد.»

‏این مطلب قطعی است، ما در همه‌ی کتب آسمانی نوشته‌ایم و مسلّم دانسته‌ایم که باید روزی بندگان صالح من بر عالم مسلّط بشوند و حکومت، دست آن‌ها بیافتد.

بازهم فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» خدا وعده ی قطعی داده است «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى‏ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً»[[6]](#footnote-6) خُب قرآن نشان می‌دهد یک روزگاری این چنینی خواهد آمد، امّا آن روزگار، کِیْ خواهد بود؟ دیگر قرآن ساکت است؛ آن روزگار، چه روزگاری است؟ کی خواهد بود؟ قرآن سکوت دارد ولی وقتی به اخبار ائمّه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السّلام  که مفسّر قرآن و لسان وحی هستند،می رسیم آن‌ها این مطلب را مشروحاً بیان فرموده‌اند و آن دوران سعادت بشر را نشان داده‌اند. فرموده‌اند: آن روز، روز ظهور نیروی عدل منتظر، دست توانای خدا، لنگر عالم امکان، هسته‌ی مرکزی کون و مکان، وجود اقدس امام حجة بن الحسن اَرْواحُنا لَهُ الْفِداءُ است.

[آنکه نسخه‌ی ذاتش، دفترکمالات است مصحف کمالاتش، مُحکماتِ آیات است

مبدأ حقیقت را، اوست اوّلین مُشْتَق خطّه‌ی طریقت را، اوست هادی مطلق

مسند شریعت را، اوست حجّت برحق کشور طبیعت را، اوست صاحب سَنْجَق][[7]](#footnote-7)

**جشن تمام جهانیان**

همان آقایی که دیشب و امشب، در این مملکت جنبش و غوغایی بزرگ به وجود آورده است و جشن و چراغانی و سُرُور، همه به‌افتخار ولادت آن بزرگ شخصیّت آسمانی است و لذا جشن نیمه‌ی شعبان، جشن کمال انسان و جشن سعادت عائله‌ی بشری است. جشن نیمه‌ی شعبان نه‌تنها جشن شیعیان است، نه‌تنها جشن مسلمانان بلکه جشن تمام جهانیان است؛ یعنی عالَم انسان اگر بفهمد، یکجا باید در شب و روز نیمه‌ی شعبان بجنبد و یکجا باید جشن بگیرد، چراغانی کند و به نام آن یگانه مُصلِح عالَم، صاحب دوران، قَیِّم زمان باید مدیحه‌سرایی کند.

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْر لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظٍ».[[8]](#footnote-8)

آنچه خداوند،برای شما باقی گذارده، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید. و من، نگهبان شما(ومأمور بر اجبارتان به ایمان)نیستم.

آن رشته‌ی باقی‌مانده و کشیده‌ شده ی بین خدا و خلق خدا «حَبْلُ‏ اللَّهِ‏ مَمْدُودٌ بَيْنَه وَ بَیْنَ خَلْقِهِ»[[9]](#footnote-9) او برای شما سراسر منشأ خیر و برکت است اگر ایمان بیاورید، اگر بفهمید.حالا اگر ما ایمان نیاوریم، نفهمیم، امام را نشناسیم، آیا او دیگر منشأ خیر برای ما نخواهد بود؟

**برکات تکوینی امام زمان علیه السّلام**

بله منتها خیرات و برکاتی که از ناحیه‌ی وجود اقدس او تراوش می‌کند، دو جور است؛1- برکات تکوینی یا عمومی.2-برکات خصوصی.برکات عمومی یا تکوینی، برکاتی است که چه بفهمند، چه نفهمند شامل همه‌ی عالم است؛ این برکات تکوینی او، شامل همه‌ی عالم است مؤمن باشند یا کافر، فاسق باشند یا منافق، او را بشناسند یا نشناسند، متوجّه او بشوند یا نشوند، حتّی دشمنانشان، شامل شمر و سنان و خولی هم از برکات وجود اقدس او بهره‌مند هستند «بِيُمْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ‏ ثَبَتَتِ‏ الْأَرْضُ‏ وَ السَّمَاءُ »[[10]](#footnote-10)

به برکت او(امام زمان علیه السّلام،خلق،روزی داده می شوند و به واسطه ی وجود او،زمین و آسمان پابرجاست.

روزی روزی‌خواران از کفّ باکفایت او می‌رسد، جماد ، نبات، حیوان ، انسان، افلاک، اَرَضین و سماوات همه، پرتو نور وجود آن آفتاب حقیقت‌اند.

مرحوم علّامه ی مجلسی رضوانُ‌اللهِ علیه در کتاب اعتقادات، کتاب سیر و سلوک در این رابطه مثالی می‌زنند و می‌فرمایند که اگر یک آدم بیابانی، یک مرد جاهل بی‌معرفت، فاقد همه‌ی کمالات، عاری از همه ی آداب انسانی به قصر سلطان وارد شد، همین‌که وارد شد سلطان برای تجلیل او، برای پذیرایی از او دستور داد بساط شاهانه گستردند؛ انواع و اقسام میوه‌ها و غذاها فراهم کردند، شاهانه از او پذیرایی کردند. خُب عقلای عالم کار سلطان را تقبیح می‌کنند، زشت می‌دانند، برای اینکه یک آدم جاهل بی‌معرفت، استحقاق این‌همه تجلیل و تکریم و بساط شاهانه را ندارد؛ تقبیحش می‌کنند. امّا اگر سلطان، پذیرایی و تجلیل و احترام را برای یک شخصیّت بسیار عالی‌مقام، شخصی که دارای همه‌ی علوم و معارف و حِکَم است و از مقرّبین دستگاه سلطنت هم هست تشکیل بدهد پذیرایی از او باشد بعد این مرد بیابانی هم وارد بشودکنار سفره بنشیند، اینجا از او هم پذیرایی می‌شود بلکه راندن او از در،خلاف کَرَم است. اگر پذیرایی منحصر به او بود، آن بساط شاهانه زشت بود ولی حالا که آمده است کنار سفره‌ای نشسته است که تجلیل از یک شخصیّت بزرگی است دیگر او را بیرون کردن خلاف کَرَم است. اصل پذیرایی از آن شخصیّت عالی‌مقام است، پذیرایی از این هم طفیلی است، به برکت وجود او است، بنابراین واقعاً این دستگاه مجهّز و حیرت‌انگیز خلقت که ما می‌بینیم از این کهکشان‌ها و کرات و منظومه‌های شمسی و آفتاب با این عظمت و زمین به این وفور نعمت و هوای آرام و آب‌های گوارا و انواع و اقسام نعمت‌های محسوس و نامحسوس که خداوند حکیم در این عالم چیده است آیا همه‌ی این‌ها برای این بشر شکم‌خواره‌ی شهوت‌ران است؟ انصافاً برای این است؟ که این‌ها بیایند بر سروکلّه‌ی همدیگر بکوبند و شکم همدیگر را پاره کنند و بخورند و برقصند و انواع و اقسام زشت‌کاری‌های ننگین که حیوان هم مرتکب نمی‌شود این‌ها مرتکب بشوند و بعد هم بمیرند و لاشه‌های این‌ها عالم را پر کند؟ راستی این دستگاه شاهانه برای این بشر قرار داده‌شده است؟ اگر این بود حتماً لغو بود، خلاف حکمت بود، خلاف عقل بود

**مهمان بسیار بزرگ عالی قدر خدا**

امّا خیر، خداوند حکیم در این عالم یک مهمان بسیار بزرگ عالی‌قدر دارد، خیلی محترم، دارای شخصیّت عظیم آسمانی است، از مقرّبین دستگاه حضرت ربوبی است و او وجود اقدس امام حجّة بن الحسن اَرواحُ العالَمینَ لِتُرابِ مَقْدمِهِ الْفِداءُ است، این بساط شاهانه برای او گسترده شده است، این سفره برای او آماده‌شده است، چون الآن با این بدن در عالم طبع زندگی می‌کند و لذا این سفره از آن او است، منتها ما هم که آمده‌ایم کنار این سفره نشسته‌ایم دیگر ما را بیرون نمی‌کنند، بیرون کردن ما دیگر، خلاف کَرَم است، خلاف رأفت و رحمت سلطانی است بله تجلیل از او است منتها اگر به ما هم آب‌ونانی داده می‌شود، به ما هم هوا و آفتابی داده می‌شود، اسم انسان هم به روی ما گذاشته می‌شود، همه‌اش به برکت و طُفیل آن وجود عزیز است. به‌فرمان او است که این هوا با تنفّس در ریه‌ی ما داخل و خارج می‌شود، به امر اوست این خون در رگ‌های ما جریان دارد، اگر این آسمان بر ما سایه افکنده است، اگر این زمین زیر پای ما گسترده است، اگر آفتاب بر ما می‌تابد، اگر این باران بر ما می‌بارد، اگر این قلب در سینه‌ی ما می‌تپد اگر این هوا در ریه‌ی ما به تنفّس، داخل و خارج می‌شود اگر این نبض در بدن ما میزند، همه به برکت و افاضه‌ی آن چشمه‌ی جوشان و خروشان منبع فیّاض الهی است که

[به محض التفاتی،زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند از هم فروریزند قالب‌ها[[11]](#footnote-11)]

این‌یک نوع از برکات تکوینی و عمومی است که از وجود اقدس او به همه‌ی عالم می‌رسد. جماد ، نبات ، ،حیوان ، انسان ، افلاک و عرش اعلی تا به پایین همه به برکت وجود او است؛

**برکات خصوصی امام زمان علیه السّلام**

امّا یک نوع هم برکات خصوصی است، این شامل حال کسانی می‌شود که آن‌ها عارف به مقام او هستند، معتکف بر در خانه‌ی امام هستند، سر به آستان اقدس ولایت نهاده‌اند و علی‌الدّوام می‌گویند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نَزِيلُكَ‏ حَيْثُ‏ مَا اتَّجَهَتْ رِكَابِي‏ |  | و ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ[[12]](#footnote-12) |

من بر تو نازل می شوم که هر کجا که راحله و مَرْکَبم روی آوَرَد و مرا وارد نماید،و من مهمان تو هستم در هر شهری که باشم.

ای صاحب‌خانه هر جا بروم مهمان تو هستم! صاحب‌خانه تو هستی، صاحب‌سفره تو هستی، به هر جا حرکت کنم مقصدم تو هستی.

گر مرا هیچ نباشد نه به دنیا نه به عقبی چون تو دارم دگرم هیچ نباید [[13]](#footnote-13)

«طُوبی لَهُمْ» خوش به حال آن دسته که مشمول این الطاف هستند

«فَطُوبی لَهُمْ ثُمَّ طُوبی لَهُمْ وَ هَنیئاً لِاَرْبابِ النَّعیمِ نَعیمُهُمْ [[14]](#footnote-14)»

پس خوشا به حال آنان، باز خوشا به حالشان گوارا باد برای صاحبان نعمت،نعمتهایشان

آن‌ها سعادت‌ها می‌برند، بهره‌ها نصیبشان می‌شود که عقلمان نمی‌رسد.

**اهمّیّت مطالعه ی زندگی خوبان**

خوب است یک مقداری زندگی آن نیکبختان را هم مطالعه کنیم، آن‌هایی که توانسته‌اند خود را پاک کنند، چشمشان را پاک کنند و به آن جمال نورانی امام نگاه کنند.

خوب است کتابِ نجمِ ثاقبِ مرحومِ مُحدِّثِ نوری در خانه‌ی هر شیعه‌ای باشد و آن‌ را مطالعه کنند، در این کتاب،‌کسانی را که توفیق تشرُّف داشته‌اند یعنی به زیارت امام زمان علیه‌السّلام مُشرَّف شده‌اند، جمع آوری کرده است حالاتشان را نوشته است بسیار خوب است که انسان این کتاب را مطالعه کند، هم قصّه است، و هم آموزنده است دل را روشن می‌کند، ارتباط قلبی انسان را با امامش و ولی‌نعمتش برقرار می‌کند. آن‌ها را مطالعه کنیم، مکرّر هم آن‌ها را ببینیم، خود تکرارِ مطالب هم بیشتر بر نورانیّت می‌افزاید.

**سیّد بحر العلوم در محضر حضرت مهدی علیه السّلام**

مرحوم سلماسی از شاگردان مرحوم بَحْرُ الْعُلُوم رضوانُ‌اللهِ علیه است و خود که سیّد هم از اعاظم علمای مذهب ما است، مرحوم محدّث نوری،این عالم بزرگ،از مرحوم سلماسی نقل می‌کند که من در محضر استاد در نجف بودم، علمای دیگر هم بودند و برای کسب فیض آمده بودند و افراد مجتهد، در محضر درس ایشان بودند، در این حال دیدیم مرحوم میرزای قمی رِضوانُ‌اللهِ علیه که از ایران به حج رفته بود و از حج هم به زیارت عتباتِ عالیات آمده بود،در نجف به دیدار مرحوم سیّد بحرالعلوم آمده.مرحوم میرزای قمی هم عالم بزرگواری است که قوانین، کتاب او، کتاب درسی در حوزه‌های علمیّه است. خُب او هم مرد بزرگ علم است و بسیاری از علماء و مجتهدین در مجلس سیّد حاضر بودند میرزا وارد شدند،سیّد تجلیل کرد و نشست، بعد صبر کردند که خلوت بشود، جمعیّتی رفتند. راوی جریان مرحوم سلماسی می‌گوید:فقط من ماندم با سه نفر دیگر که آن‌ها از خواصّ اصحاب مرحوم سیّد بحرالعلوم بودند، صاحب سّرش بودند،وقتی خلوت شد مرحوم میرزای قمی باکمال ادب و احترام، از آن عالم بزرگوار درخواست می‌کند، و می گوید: آقا! بِحَمْدِالله شما هم سیّد هستید یعنی، شرف نَسَبی جسمانی دارید، و هم عالم بزرگواری هستید خلاصه، هم فرزند روحانی پیغمبر هستید، هم فرزند جسمانی بعلاوه در نجف اشرف، به مقام مقدسِ مقام ولایت قُرْب جوار دارید و لذا ما از شما تَصَدُّق می‌خواهیم. یعنی از آن سفره‌ای که برای شما گسترده‌اند لقمه‌ای هم به ما عنایت کنید، از آن بستان و باغی که دَرَش را به روی شما گشوده‌اند میوه‌ای هم به ما عنایت کنید «تَصَدَّقْ علینا» به این عبارت مؤدّبانه درخواست کرد که از آن نعمت‌هایی که به شما داده‌اند به ما صدقه بدهید. مرحوم بحرالعلوم تأمّلی کرد و فهمید مراد ایشان چیست؟ فرمودند: بله چند شب قبل من نافله‌ی شبم را در مسجد کوفه خواندم، (این هم عجیب بوده است، این‌ بزرگان چه حالاتی داشته‌اند؛ خُب نجف تا کوفه فاصله دارد، نماز مغرب و عشاء را در نجف خوانده‌ است و بعد مطالعات علمی که فردا درس دارد، انجام داده است و بعد هم به مسجد کوفه، حرکت کرده است و نافله‌ی شب اش را، نماز شب اش را در مسجد کوفه خوانده و دوباره به نجف برگشته تا برای مجلس درس صبحش آماده باشد.

فرمودند: از نجف به مسجد کوفه رفتم و نافله‌ی شب را خواندم بعد هم به سمت نجف برگشتم که صبح، برای درس، آماده‌باشم.یک مقداری از مسجد جدا شدم دیدم میل رفتن به مسجد سهله در دلم پیدا شد که آنجا هم نمازی بخوانم و بعد به نجف بروم، چند قدم به سمت مسجد سهله رفتم با خود فکر کردم که دیر می‌شود، و ممکن است درس تعطیل بشود. دوباره به طرف نجف برگشتم ولی بازهم میلِ رفتن به مسجد سهله در من شدّت پیدا کرد، مدام چند قدم می‌رفتم چند قدم برمی گشتم و به همین کیفیّت مردّد و مضطرب بودم تا ناگهان باد تندی وزید و راه مرا به نجف بست مثل‌اینکه نمی‌توانم بروم؛ این شدّت باد مرا به سمت مسجد سهله برگردانید، گویی که اختیار از من سلب شد ناگهان خودم را دم در مسجد دیدم، وارد شدم دیدم خالی است کسی در مسجد نیست

**چه خوش است صوت قرآن،زتو دلربا شنیدن!!**

فقط یک شخص بزرگواری در گوشه ی مسجد مشغول مناجات باخدا است ولی صدایی ملیح دارد، به‌قدری این صدا جذّاب است تا به گوشم رسید همان جا، میخ‌کوب شدم، دیگر قادر بر حرکت نبودم، صدا را و کلمات را می‌شنیدم،‌دیدم کلمات خیلی پرمعنا و جاندار است؛متوجّه شدم دعاهایی که می‌خوانَد از قبیل دعاهایی که در کتاب‌ها به ما رسیده است نیست،فهمیدم که خود آن آقا، دارد انشاء می‌کند این جملات را باخدا صحبت می‌کند به‌قدری مؤثّر بود حالم دگرگون شد، همان‌جا که ایستاده بودم حلاوت و لَذَّت صدای او و کلمات چنان در من اثر کرد بی‌اختیار اشکم جاری شد همان‌جا ایستادم برای من حال خوشی بود؛ گوش دادم تا مناجاتش تمام شد بعد در نَقْل هست که «اِلْتَفَتَ عَلَیَّ» به من التفاتی کرد و با لفظ فارسی، به من گفت: مهدی بیا، چون مرحوم بحرالعلوم اسمش سیّد مَهْدی است. بله به زبان فارسی به من گفت: مهدی بیا. خُب حالا به یک آیة الله بخواهند خطاب کنند،اسمش را که نمی برند،نمی گویند:مهدی بیا، مثلاً ما می‌گوییم: حضرت آیة الله یا می گوییم:آقا دیدم به من گفت: مهدی بیا، تا به من گفت بیا ،من چند قدم رفتم جلو بعد ایستادم، یک حالت وحشت و ترسی در من پیدا شده بود ایستادم، دوباره به من فرمود: مهدی بیا، من باز چند قدم رفتم و باز ایستادم، فرمود: جلوتر بیا، ادب در امتثال امر است جلو بیا، من جلو رفتم به‌قدری نزدیک شدم که دستم به او می‌رسید، دست او هم به من می‌رسید، بعد کلامی گفت تا همین‌جا، سیّد وقتی‌که نقل می‌کند به همین‌جا رسید، کلامی گفت، دیگر قطع کرد، حرف خودش را نقل نکرد که چی گفت و چه شد دیگر نقل نکرد،سراغ مطلب دیگری رفت،مرحوم میرزا پرسیدند:آقا، دنباله‌ی آن کلام چه فرمودند؟ با اشاره‌ی دست فرمود: که گفتنی نیست.

**سیّد بحر العلوم،در آغوش امام زمان علیه السّلام**

در مجلس دیگری همین مرحوم سلماسی نقل می‌کند که من و جمعیّتی خدمت سیّد بحر العلوم بودیم.کسی پرسید:آقا! می‌شود در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام، آقا را زیارت کرد یا نه؟ ایشان جوابی نداد، قلیان دستش بود، قلیان می‌کشید بعد دیدم سر را به پایین انداخت و آهسته به خودش خطاب می‌کرد که من می‌شنیدم می‌فرمود: چه بگویم؟ مرا به سینه‌اش چسبانده است، چه بگویم؟ مرا به سینه‌اش چسبانده است. خُب این‌ها بزرگانی هستند که این برکات خصوصی به آن‌ها می‌رسد. ما محرومیّت داریم

**سبب غیبت امام زمان علیه السّلام**

و لذا امام زمان علیه السّلام فرمودند: «وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَّقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ»[[15]](#footnote-15) اگر این دوستان ما، شیعیان ما، پیروان ما که خدا به طاعتش موفّقشان کند (در ضمن حدیث، این دعا هم شده است) اگر این‌ها صادق بودند، قلب‌هایشان باهم متّحد بود و به آن عهدی که با ما دارند،وفا می‌کردند «لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْيُمْنُ بِلِقَائِنَا»[[16]](#footnote-16) این‌جور نبود که از دیدار ما محروم بشوند، این‌جور نبود که از این برکات بی‌بهره باشند، «وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلی حَقِّ المَعْرِفَةِ وَ صِدْقِها مِنْهُمْ بِنا»[[17]](#footnote-17) واین سعادت مشاهده‌ی ما هم شامل حالشان می‌شد؛ امّا چه چیز ما را از آن‌ها فاصله داده است؟ «فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ»[[18]](#footnote-18) آنچه ما را از آن‌ها دور کرده است «اِلّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا»[[19]](#footnote-19) آن گزارش‌هایی است که به ما می‌رسد، چون فرشتگان، تمام اعمال ما را محضر امام علیه‌السّلام گزارش می‌دهند گذشته از اینکه خودش احاطه دارد بر همین‌جا که نشسته‌ایم و ما را می‌بیند، از افکار ما باخبر است، گفتار ما را می‌شنود. ما در زیارتشان می‌خوانیم « اَشْهَدُ اَنَّكَ تَشْهَدُ مَقاميَ وَ تَسْمَعُ كَلامِي وَ تَرُّدُ سَلامي »[[20]](#footnote-20) من شهادت می‌دهم که آقا! مرا می‌بینی که اینجا نشسته‌ام، حرفم را می‌شنوی، سلامم را جواب می‌دهی امّا من، جواب سلامم را نمی‌شنوم گوشم لیاقت آن را ندارد که جواب شما را بشنوم. بله ملائکه،به ما اهل بیت گزارش می دهند که شیعیان شما اعمال زشتی دارند، افکار بدی دارند، اخلاق ناشایسته‌ای دارند، آنچه ما اهل بیت را از شیعیان جدا کرده است، فاصله، میان ما انداخته «اِلّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ» یک‌کارهایی است که شیعه ها انجام می دهند که ما خوش نداریم، نمی‌پسندیم. «وَ لَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ‏ »آن کار ها را شایسته‌ی شأنشان نمی‌دانیم. این‌ها به ما می‌رسد و قهراً ما را از آن‌ها جدا می‌کند و آن‌وقت افرادی هم پیدا می‌شوند مدام تشکیک می‌کنند چرا نمی‌آید؟ چرا غایب شده است؟ از این شبهاتی که گاهی مردم خیال می‌کنند که این شبهه افکنان واقعاً افراد پخته‌ای هستند و روشن‌فکر هستند و به‌عنوان روشن‌فکری تشکیکاتی در ذهن خودشان یا دیگران ایجاد می‌کنند. چقدر آسان است ادّعای فهم و معرفت کردن و چقدر دشوار است به واقعیّت فهم و معرفت رسیدن.

**تا پخته نشویم ساخته نمی شویم**

این باید در تنور معده، بیافتد دوباره بپزد تا کیروس و کیموس بشود و تبدیل به خون و نطفه بشود، این نطفه در صُلب پدر چندین بار پخته است تا این شده است ولیس هنوز خام است این باید دوباره در تنور رَحِم مادر بیافتد آنجا باید بپزد عَلَقه بشود بعد مُضْغه بشود، همین‌جور تا یک بچّه‌ی کاملی قدم به دنیا بگذارد. این بچّه، پخته است، چندین بار توی این بیجه ها جوشیده است ولی هنوز خام است؛ چندین بار پخته‌شده است ولی هنوز خام است باید توی تنور دنیا بیفتد در این دیگ بزرگ دنیا بجوشد و بخروشد و پایین بالا برود و زیر و رو بشود تا حسابی که پخته شد تازه اوّل خامی‌اش هست، خیال می‌کند که پخته‌شده است، من درس‌خوانده‌ام، چه دیده‌ام، کجا رفته‌ام، کجا مدرک دارم، این‌ها همه اوّل خامی است.

**اوج پختگی بشر عادی**

این بشر عادی، خیلی که پخته شود شیخ‌الرّئیس بوعلی سینا می‌شود ، آن مغز متفکّر،که می‌گوید:

[تا بدان جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم]

بله علمِ منِ ابو علی سینا به آنجا رسید که بفهمم نمی‌فهمم، امّا این نمی‌فهمم که او می‌گوید غیر از نمی‌فهمم است که بنده می‌گویم، این خیلی فرق دارد، او با علم می‌گوید که من نمی‌فهمم، یعنی او علم به نفهمی خودش دارد ولی من نمی‌فهمم و نمی‌فهمم که نمی‌فهمم.

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

آن کس که بداند و نداند که بداند بیدار کنیدش که بسی خفته نماند

آن کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک خویش به منزل برساند

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکّب، ابدالدّهر بماند [[21]](#footnote-21) خیلی از مردمی که به قولی روشن‌فکر هستند و مدام کَر و فَرّی دارند این‌ها نمی‌فهمند و نمی‌فهمند که نمی‌فهمند، ولی او می‌گوید:

تا بدان جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

درست است او خیلی چیزها می‌داند، خودش هم در این دو بیت، می‌گوید که خیلی چیزها می دانم:

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

خیلی چیزها فهمیدم، واقعاً راست هم می‌گوید خیلی چیزها فهمیده است

[هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

پنجاه و دو سال سعی کردم شب و روز معلومم شد که هیچ معلوم نشد]

من آخر فهمیدم که هیچ‌چیز نفهمیدم، در این دنیا هر چه هم پایین، بالا زدم و زمین و آسمان رفتم ولی چیزی نفهمیده‌ام دقّت کنید

**اوج پختگی رسول خاتم صلَّی اللهُ علیه و آله**

آخرین مرحله‌ی پختگی در این عالم، مرحله‌ی خاتمیّت است دیگر از خاتم‌الانبیاء پخته‌تر که ما در عالم نداریم یعنی تنور عالم دیگر پخته‌تر از خاتم‌الانبیاء نمی‌تواند تحویل بدهد. تازه او با همه‌ی این پختگی‌ها اظهار خامی می‌کند، می‌گوید « مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ »‏[[22]](#footnote-22) خدایا! آن‌چنان‌که باید تو را بشناسیم، نشناختیم و آن‌چنان‌که باید تو را بپرستیم نپرستیدیم.

[که خاصان در این ره فرس رانده‌اند به لا اُحْصی از تک فرومانده‌اند] بوستان سعدی

«لَا أُحْصِي‏ ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِك»‏[[23]](#footnote-23)

(خدایا) من نمیتوانم تو را مدح کنم، فقط تو می توانی خودت را مدح کنی.

خدایا! من نمی‌توانم تو را مدح کنم، کِیْ می‌توانم آن‌چنان‌که هستی تو را بشناسم؟ این بیان رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله وَ سَلَّمَ است: آن‌وقت ما را ببین الفبایی از کتاب عالم خلقت نفهمیده‌ایم، روزنه‌ای از درون ما به مغز عالم گشوده نشده است چقدر ادّعای فهم و معرفت داریم، بله من می‌فهمم، دم از علم و دانش می‌زنیم، ما دانشگاه داریم، ما دانش‌سرا داریم، من دانشمندم، من پروفسور ام، من دکترم، من فیلسوفم، آفتابه‌لگن ده دست و شام و ناهار خبری نیست.

[ما همه شیران ولی شیر عَلَم حمله‌ شان از باد باشد دم‌به‌دم]

ما در زمان سابق پرچم شیر و خورشید داشتیم، عکس شیر بود و شمشیر هم به دستش بود، روی پرچم نقش شیر بود وقتی پرچم را در معرض باد قرار می‌دادند باد که می‌وزید این پرچم چپ و راست می‌شد و این شیرِ شمشیر به دست مدام جلو می‌رفت و عقب می‌آمد و هر بیننده‌ی ساده‌لوحی خیال می‌کرد اینجا خبری است امّا همین‌که باد نمی وزید و پرچم هم فرومی‌نشست شیر با شمشیرش در لابه‌لای این پرچم از بین می‌رفت.

[ما همه شیران ولی شیر عَلَم حمله‌شان از باد باشد دم‌به‌دم

حمله‌شان پیدا ست، ناپیدا است باد آنْکِ ناپیداست هرگز گُم مَباد][[24]](#footnote-24)

**خوش ایمان ترین مردم**

روایتی هم برای تبرُّک عرض می‌کنم، این روایت از رسول خدا،درباره ی امام عصر علیهما السّلام نقل شده است: «يَا عَلِيُّ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَاناً وَ أَعْظَمَهُمْ يَقِيناً قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ »[[25]](#footnote-25) رسول خدا به مولا علی علیهماالسلام فرمود: خوش ایمان ترین مردم و‌کسانی که بزرگ‌ترین مرحله‌ی یقین به آن‌ها داده‌شده است، افرادی هستند که در آخر زمان خواهند آمد، این‌ها پیغمبر را ندیده‌اند «لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَ حَجَبَتْهُمُ الْحُجَّةُ»[[26]](#footnote-26) حجّت و امام هم از آن‌ها در حجاب و پرده است « فَآمَنُوا بِسَوَادٍ عَلَى بَيَاضٍ»[[27]](#footnote-27) ولی این‌ها ایمان آورده‌اند روی همان سیاهی روی سفیدی‌ها؛ یعنی روی همین نوشته‌ها، ما الآن باید قدر خود را بشناسیم، خداوند به ما نعمت بزرگ عنایت فرموده است که مَحَبّت خاندان عصمت در دل ما نشسته است، ما پیغمبر را ندیده‌ایم، امام خود را هم در پشت پرده‌ی حجاب می‌دانیم، او را هم ندیده‌ایم ولی درعین‌حال این‌همه مَحَبّت، این‌همه اشتیاق که خدا به ما عنایت فرموده است نعمت بزرگ خدا است. این قدردانی است، واقعاً خدا خیر بدهد به این مردمی که این‌همه جشن و چراغانی و سُرُور به راه انداخته اند، هم‌خرج می‌کنند هم از بدن‌ها مایه می‌گذارند، از افکار مایه می‌گذارند، این‌ها خیلی بزرگ است و خیلی ارزش دارد.قرآن کریم می فرماید:و هر کس،شعائر الهی را بزرگ دارد،این کار نشانه ی تقوای دلها(ی آنها) ست. «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوب»‏[[28]](#footnote-28) این‌ها بسیار خوب است

**باید قلب ها را هم،چراغانی کنیم!!**

ولی باید خوب‌تر از این باشد؛ یعنی باید قلب ها را هم چراغانی کنیم نه‌فقط خیابان‌ها را، نه‌فقط دَرِ خانه‌ها را، واقعاً قلب‌ها و دل‌های ما هم باید به نور تقوا چراغانی بشود چون فرمودند: متّقی باشید «فَاتَّقُوا اللَّهَ‏ جَلَّ‏ جَلَالُهُ»[[29]](#footnote-29) شما انتظار فرج دارید، انتظار فرج با داشتن تقوای قلبی شما است.تقوی داشته باشید «فَاعْمَلُوا بِالْوَرَعِ» می‌فرمودند اگر منتظر هستید، انتظار واقعی شما با ورع باید توأم بشود و لذا همیشه از خدا می‌خواهیم که ولیّ زمان اَرْواحُنا فِداهُ که دل‌های ما اسیر مَحَبَّت او است با انفاس قدسی خود عنایت بفرماید این قلب‌های ما منوّر به نور یقین و تقوا بشود.

**مادر هم،خبر از حمل نداشت!!**

حکیمه خاتون، عمّه‌ی امام عسکری علیه‌السّلام نقل می‌کند که من خبر از حمل نرجس نداشتم، این عجیب بوده است، حتّی خود نرجس هم نمی‌دانست که حمل دارد تا یک شب جمعه ای که شب نیمه‌ی شعبان هم بود برادرزاده‌ام امام عسکری علیه‌السّلام به من فرمود: که امشب بمان، آن مولود مُنْتَظَر خواهد آمد. گفتم: آقا! چه کسی حمل دارد؟ فرمود: نرجس، گفتم: آقا! من از او آثار حمل نمی‌بینم!! فرمود: مُنتظِر باش، امشب پسرم،مهدی، به دنیا خواهد آمد. با تعجّب کنار نرجس نشستم تا وقتی‌که شب گذشت و نمازها خوانده شد و او خوابید، دیدم هیچ اثر حملی دراو نیست، من هم خوابیدم بعد برای نماز شب برخاستم، دیدم او هم برخاست، او هم نماز شب اش را خواند و باز دوباره رفت خوابید و من تعجّب کردم یعنی چه؟ حالا نزدیک اذان صبح هست و خبری نشده است

**عمّه جان! شک نکن.**

در این لحظه صدای برادرزاده‌ام از اتاق مجاور بلند شد: عمّه! عجله نکن، شکّ و تردید پیدا نکن، به همین زودی آفتاب طالع می‌شود. بعد ناگهان دیدم نرجس هراسان از خواب پرید و من دویدم او را به سینه‌ام چسباندم، اسم خدا بر او خواندم، دیدم باز امام عسکری علیه السّلام فرمود: «اِقْرَئِي عَلَيْهَا إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ‏ فِي‏ لَيْلَةِ الْقَدْرِ»[[30]](#footnote-30) سوره‌ی قدر بخوان، شب نیمه‌ی شعبان هم احتمال شب قدر می‌رود، خیلی بزرگ است. فرمود: سوره‌ی قدر بخوان، شروع کردم سوره ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ‏» خواندن، متوجّه شدم یک کسی هم با من همراهی می‌کند تعجّب کردم کسی توی اتاق نیست، دقیق شدم دیدم همان جنین در رَحِم مادر با من همراهی می‌کند و سوره‌ی قدر می‌خواند؛ یک ترسی در من پیدا شد برادرزاده‌ام خطاب کرد «لَا تَعْجَبِي مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[[31]](#footnote-31) از امر خدا، تعجّب نکن، خداوند ما را در کوچکی ناطق به حکمت قرار داده است و در بزرگی، حجّت بر خلق قرار داده است.

**خدایا،به وعده ات وفا کن!!**

در همین حال دیدم اتاق به نور دیگری منوّر شد و آفتاب اقدس امام زمان طالع شد دیدم کودک از مادر جدا شد و سر به سجده نهاد؛ وانگشت سبابه‌اش را به آسمان گرفت و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه»‏ شهادت به وحدانیّت خدا و شهادت به رسالت جدّ بزرگوارش داد، بعد یکی‌یکی امامان را شمرد، آباء و اجدادش را شمرد تا به خودش رسید بعد گفت «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ أَتْمِمْ لِي أَمْرِي وَ ثَبِّتْ وَطْأَتِي»[[32]](#footnote-32) خدایا! آنچه به من وعده کرده‌ای وفا کن، خدایا! امرِ من را به اتمام برسان، خدایا! به دست من زمین را پر از عدل و داد کن.

صَلَّی‌اللهُ عَلَیْکَ یا مَوْلانا یا بَقِیَّةَ‌اللهِ .

پروردگارا! به آبروی امام زمان علیه السّلام،آبروی ما را در دنیا و آخرت حفظ کن.

مَحَبَّتشان را لحظه‌به‌لحظه در دل‌های ما بیفزا.

در دنیا و آخرت ما را از اهل بیت جدا مفرما.

1. **. زیارت امام زمان علیه السّلام**  [↑](#footnote-ref-1)
2. **. سوره ی نور، آیه ی 55**  [↑](#footnote-ref-2)
3. **. سوره نجم، آیات 8-9** [↑](#footnote-ref-3)
4. **. سوره ی توبة، آیه ی 33** [↑](#footnote-ref-4)
5. **. سوره ی أنبياء، آیه ی 105**  [↑](#footnote-ref-5)
6. **. سوره نور، آیه 55**  [↑](#footnote-ref-6)
7. . شعر از علّامه،شیخ محمّد حسین عزنوی اصفهانی(مفتقر) است.

   سَنجَق: واژه ای ترکی است و در معانی زیر به کار رفته است: 1.پرچم،عَلَم 2.امیر،سلطان،حاکم 3.یکی از تفسیمات کشوری است. [↑](#footnote-ref-7)
8. **. سوره ی هود، آیه ی 86** [↑](#footnote-ref-8)
9. **. ابن أبي زينب، محمّد بن ابراهيم، الغيبة للنُّعماني ؛ اَلنّصّ ؛ ص43 «حَبْلُ‏ اللَّهِ‏ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلّ‏»** [↑](#footnote-ref-9)
10. **. مجلسی، محمّد باقر، زاد المعاد – مَفاتیحُ الجِنان(شیخ عبّاس قمی) دعای عدلیه** [↑](#footnote-ref-10)
11. .شعر از بیدل شیرازی [↑](#footnote-ref-11)
12. . **ابن طاووس، علیّ بن موسی، جَمالُ الْأُسبُوعِ بِكَمالِ الْعَمَلِ الْمَشْرُوعِ، ص39** [↑](#footnote-ref-12)
13. .شعر از سعدی،دیوان غزلیّات، غزل شماره ی 276 [↑](#footnote-ref-13)
14. . این شعر در کتاب « سرّ الصَّلوة» امام خمینی،ص 10، استفاده شده است [↑](#footnote-ref-14)
15. **. مجلسى، محمّد باقر بن محمّد تقى، بِحار الأنوار (ط - بيروت)،جلد 3،ص 177،حدیث 8-قسمتی از توقیع شیخ مفید-** وَ لَوْ أَنَّ أَشْیاعَنَا وَفَّقَهُمْ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَی اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِی الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَیهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَی حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا فَمَا یحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا یتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَکرَهُهُ وَ لَا نُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ

    **اگر شیعیان ما-که خداوند توفیق طاعتشان دهد- در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند،هم دل می شدند،میمنت ملاقات ما با ایشان،به تأخیر نمی افتاد،و سعادت دیدار ما،زودتر نصیب آنان می گشت،دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما.علّت مخفی شدن ما از آنان،چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می رسد و ما توقّع انجام این کارها را از انان نداریم.** [↑](#footnote-ref-15)
16. **. همان**  [↑](#footnote-ref-16)
17. **. همان**  [↑](#footnote-ref-17)
18. **. همان**  [↑](#footnote-ref-18)
19. **. همان** [↑](#footnote-ref-19)
20. . **زیارتنامه ی امام رضا** علیه السّلام [↑](#footnote-ref-20)
21. .شعر از ابن یمین خراسانی(متوفّی 743 ق) [↑](#footnote-ref-21)
22. **مجلسى، محمّد باقر بن محمّد تقى، مِرْآةُ العقول في شرح أخبار آل الرّسول ؛ ج‏12 ؛ ص155** [↑](#footnote-ref-22)
23. **منسوب به جعفر بن محمّد، امام ششم عليه السّلام، مصباح الشّريعة ؛ ص56**  [↑](#footnote-ref-23)
24. .مولوی،مثنوی معنوی،دفتر اوّل،بخش 29 [↑](#footnote-ref-24)
25. **. ابن بابِوَیْهِ، محمّد بن علی، كمالُ الدّين و تمامُ النِّعمَةِ ؛ ج‏1 ؛ ص288**  [↑](#footnote-ref-25)
26. **. همان**  [↑](#footnote-ref-26)
27. **. همان** [↑](#footnote-ref-27)
28. **. سوره ی حج، آیه ی 32** [↑](#footnote-ref-28)
29. **. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط - بيروت)،ج‏53، ص 175** [↑](#footnote-ref-29)
30. **. اِبن بابِوَیْه، محمّد بن علی، کمالُ الدّين و تمام النّعِمة، ج‏2، ص 428** [↑](#footnote-ref-30)
31. **. همان**  [↑](#footnote-ref-31)
32. **. همان** [↑](#footnote-ref-32)